

ته بساط

تو را که خانه...

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

تو را که خانه...

هم کتاب آقای دکتر هیئت دیدنی بود و هم مقاله‌ی «ایران مظلوم» خواندنی، و من - با این که دیگر رغبت دیدن و خواندنم نمانده - این هردو کار را کردم. اثر جناب هیئت شاهکاری بود در زمینه‌ی لعاب شیرین تحقیق بر زهر جانگزای سیاست کشیدن و مقاصد خاص سیاسی را در قالب کار تحقیقی عرضه داشتن؛ و مقاله‌ی آقای پورجوادی مایه‌بخش شوق و حرارتی بود در ده‌های رنجیده‌ی خموشی‌گزیدگانی که تظاهرات ضد ایرانی معدودی غیرمسئول را به حساب حکومت می‌گذاشتند و می‌پنداشتند که همه‌ی صاحب منصبان عصر حاضر از تاریخ و فرهنگ و زبان خود نفرت دارند، و بر اساس همین تصور - با آن که نه از بستگان رژیم گذشته‌اند و نه مغضوب ملت انقلابی - با همه‌ی دل‌بستگی‌های اخلاقی و مذهبی، در سایه‌ی دیوار فراموشی خزیده‌اند.

بی آن که منکر شیرینی لهجه‌ی آذربایجانی باشم و بخواهم در باره‌ی قدمت زبان ترکی که - به قول جناب هیئت - به قرن‌ها قبل از میلاد بر می‌گردد (ص ۳۲) و عظمت ادبیاتش، که صدها شاعر و متفکر سعدی شکنِ حافظ کوبِ فردوسی گداز در آستین دارد، با آقای هیئت وارد مناقشه‌ی قلمی شوم و به شیوه‌ی جناب ایشان - که می‌کوشند به اقتضای روزگار ترویج فارسی را از بدعت‌های رژیم پهلوی قلمداد فرمایند - مدعی شوم که این بحث‌های تحقیقی و سیاسی ریشه در خارج از مرزهای ایران دارد و محصول تلاش کسانی است که چند سالی تحصیلات خود را در کشور همسایه به انجام رسانده‌اند؛ و بخواهم از این رهگذر هشدار دهیم به مقامات فرهنگی مملکت که هم اکنون هزاران جوان آذربایجانی در مدارس ترکیه به آموختن الفبای پان‌تورکیسم مشغول‌اند. که کار از این حرف‌ها و هشدارها گذشته است.

و بی آن که بخواهم به عظمت گنجینه‌ی فرهنگی کم‌نظیری که آبا و اجداد ما در طول این دوهزار و دوپست - سیصد سال در قالب زبان فارسی بر ایمان باقی گذاشته‌اند اشاره‌ای کنم، و در پاسخ مدعیانی که معتقدند حضرت آدم هم در بهشت خلد با همسر نازنینش، حوا، به زبان ترکی راز و نیاز می‌کرده است، به واقعیات حی و حاضر تاریخی استناد جویم که اگر وفور لغات ترکی در لهجه‌ی آذری

در صورت عدم دسترسی به آثار مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ و تکثیر این متن، آنگاه که به قصد فروش نباشد، بلامانع است.

ته بساط

تو را که خانه...

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

از عوارض مستحدثت زمانه نیست، ممکن است لطفاً اعلام فرمایند که گزیده‌گویی از قبیل قطران و خاقانی و نظامی و ده‌ها قفقازی و ارانی و آذربایجانی دیگر، این همه اشعار لطیف پارسی را برای دختر شاه پریان سروده اند یا زعفر جنی؟

و بی آن که بخواهم با نقل این حکمِ قاطعِ جناب دکتر هیئت که «زبان ترکی زبان اکثریت نسبی مردم ایران است» (ص ۳۸۹) از حضرتشان بپرسم که آیا این سخن با روضه‌های اشک‌انگیزی که در شرح مظالم اکثریتِ فارسی‌زبان «شوونیسیم» فلان فلان شده و مظلومی اقلیتِ ترک زبان خوانده‌اید و می‌خوانید تناقضی ندارد؟
همچنین بی آن که بخواهم با نقل این عبارت که:

«مهاجرت اقوام ترک همزمان با دوران بحران تاریخ ایران بود و ورود آنان به صحنه‌ی تاریخ این سامان بحران را تشدید کرد ... و قرن‌ها گذشت و همزیستی این دو قوم برومند [ترک‌ها و فارس‌ها] به صورت یک واقعیت تاریخ در آمد ... ملت ایران می‌رفت که اختلافات بیهوده‌ی خانوادگی را بالمره به دست فراموشی سپارد. لکن ظهور افکار افراطی نژادپرستی ... در برخی مزاجهای مستعد اندیشه‌ی برتری‌طلبی و استیلاجویی فرهنگی را بار دیگر برانگیخت ... و به غلط صفت ایرانی با فارس و فارسی‌زبان بودن مترادف انگاشته شد ... و عده‌ای از خدا بی‌خبر باز نیمی از مردم کشور را در حلقه‌ی وفاق و اخوت راه ندادند» (ص شش)

از جناب نطقی مقدمه نویس کتاب سوؤال کنم که خودشان واعظِ نامتعظ نشده‌اند؟
و بی آن که بخواهم با نقل این عبارت که:

« در زمان سلاجقه زبان فارسی زبان رسمی ایران و آسیای صغیر شد و ترک‌زبانان اکثر آثار خود را به فارسی نوشتند و درین زبان آثاری مانند مثنوی مولوی و دیوان غزلیات شمس ... و امثال آنها را آفریدند» (ص ۵)

ضمن تنظیم ادعای علی‌مولانا که: مرد محترم ترک‌نژاد ترک زبان، چرا خودت را به کوچی علی چپ زده ای و با اعلام «دانم من اینقدر که به ترکی است آب سو» از افشای زبان مادریت طرفه رفته‌ای؟ و عاجزانه از حضرت دکتر سوؤال کنم که ممکن است بفرمایند ایرانی‌ها قبل از تشریف‌فرمایی سلاجقه به چه زبانی حرف می‌زده‌اند، و اصلاً زبانی داشته‌اند؟
بی آن که با نقل این عبارت که:

در صورتِ عدم دسترسی به آثار مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ و تکثیر این متن، آنگاه که به قصد فروش نباشد، بلامانع است.

ته بساط

تو را که خانه...

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

«نظری به مقدمه‌ی لیلی و مجنون ... نشان می‌دهد که ... نظامی می‌خواسته اشعار خود را به ترکی بسراید، زیرا درین مقدمه نظامی از زبان شروانشاه چنین می‌گوید:

در زیور پارسی و تازی این تازه عروس را طرازی
ترکی صفت وفای ما نیست ترکانه صفت (۲) سزای ما نیست
آن کز نسب بلند زاید او را سخن بلند باید

با قدری تعمق معلوم می‌شود که چون نظامی می‌خواسته اشعار خود را به ترکی یعنی به زبان مردم بگوید شروانشاه دادن این تذکر را لازم دیده و از او خواسته است که داستان *لیلی و مجنون* را به فارسی - یعنی زبان مورد پسند شروانشاهان بسراید. (۳) شروانشاه ترکی را که زبان عوام الناس بود لایق نسب بلند شاهانه ندانسته و اشعار ترکی را در شأن خود ندیده. نظامی هم ازین تذکر تحقیرآمیز آزرده شده و اندوه و آزرده‌گی خود را چنین بیان داشته:

چون حلقه شاه یافت گوشم از دل به دماغ رفت جوشم
نه زهره که سر ز خط بتابم نه دیده که ره به گنج یابم
سرگشته شدم در آن خجالت از مستی امر و ضعف حالت» (ص ۷۵)

بخواهم از جناب مؤلف محترم - ضمن تذکر این نکته که شأن دانشمند محققى مثل ایشان پرونده‌سازی و، به قول امروزی‌ها، «افشاگری» نیست - بپرسم که واقعاً مطمئن است که نظامی از این تذکر تحقیر آمیز دل آزرده شده و اندوه و آزرده‌گی خود را چنین بیان داشته؟ و اگر واقعاً چنین است، چرا مرد محترم گنجوی در آثاری که نه به سفارش شاهان سروده است باز رو به فارسی آورده و متوسل به زبان ترکی نشده است؟ دریغ از یک غزل و حتی یک بیت. و، با ترس و لرز از داغ ارتجاعی که بلافاصله بر پیشانی‌م خواهد نشست، خدمتشان متواضعانه عرض کنم که مبادا در این کار تحقیقی شیوه‌ی استدلال‌شان شباهتی - البته غیرعمدی - پیدا کرده [یا شده] باشد با آثار محققانی که در کتاب‌های حکیم‌فرموده‌شان می‌خواهند رودکی را شاعر خلق‌های محروم و فردوسی را زبان گویای

در صورت عدم دسترسی به آثار مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ و تکثیر این متن، آنگاه که به قصد فروش نباشد، بلامانع است.

ته بساط

تو را که خانه...

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

توده‌های رنجبر معرفی کنند و حتی همین نظامی را چیزی از مقوله‌ی شعرای مسؤول و متعهد عصر حاضر بشناسند. (۴)

و برای خوانندگان جوانی که احتمالاً مثل خود بنده تسلطی در ادبیات فارسی ندارند، این چند بیت دنباله‌ی مطلب را نقل کنم تا بدانند چرا نظامی با اکراه به سرودن لیلی و مجنون پرداخته است:

فرزند محمد نظامی	آن بر دل من چو جان گرامی
داد از سر مهر پای من بوس	کای آنکه زدی بر آسمان کوس
خسرو شیرین چو یاد کردی	چندین دل خلق شاد کردی
لیلی مجنون ببایدت گفت...	گفتم سخن تو هست بر جای
لیکن چه کنم هوا دو رنگست	اندیشه فراخ و سینه تنگ است
دهلیز فسانه چون بود تنگ	گردد سخن از شد آمدن لنگ

و خلاصه این که داستان لیلی و مجنون داستان زنِ توسری خورده‌ی تحقیر شده‌ای است با مرد دیوانه‌ی شوریده‌سری، آن هم در سیاه چادرهای بیابان خشک عربستان، دقیقاً بر خلاف داستان خسرو و شیرین که لبریز تجمل است و شکوه و ناز و نیازهای قابل توصیف:

نه باغ و نه بزم شهریاری	نه رود و نه می نه کامکاری
بر خشکی ریگ و سختی کوه	تا چند سخن رود در اندوه

و باز هم بی آن که هوس داشته باشم با نقل این عبارت:

«فرقه‌ی دموکرات برآوردن خواسته‌های دیرینه‌ی فرهنگی مردم آذربایجان را سرلوحه‌ی برنامه‌های خود کرد و به دنبال آن زبان ترکی بموازات زبان فارسی در آذربایجان رسمیت یافت و تدریس به زبان در مدارس شد.» (ص ۲۶۴) با جناب دکتر سر مناقشه‌ای بگشاییم که: این سه کلمه‌ی «بموازات زبان فارسی» را برای خالی نبودن عریضه اضافه نفرموده‌اید؟ الحمدلله که هنوز شاهدان آن دوره‌ی طلایی فراوانند و از همه بالاتر خود حضرت عالی که بلافاصله مرقوم می‌فرمایید «ضمناً برای تدریس در مدارس ابتدایی شش جلد کتاب بنام آنادیلی به زبان مادری چاپ و منتشر شد» (ص ۲۶۴) و به کتاب‌های فراوانی که اخیراً به عنوان خاطرات تنی چند از افسران فراری بوی کباب شنیده نوشته‌اند حواله‌شان کنم.

در صورت عدم دسترسی به آثار مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ و تکثیر این متن، آنگاه که به قصد فروش نباشد، بلامانع است.

ته بساط

تو را که خانه...

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

خیر. نمی‌خواهم به مباحث خسته کننده و احتمالاً ملال انگیزی از این دست متوسل شوم. فقط می‌خواهم صمیمانه نکته‌ای را با جناب دکتر در میان بگذارم و آن این که: مگر خودتان نمی‌فرمایید صغیر و کبیر آذربایجان با یکدیگر به زبان ترکی صحبت می‌کنند؟ و: «رژیم گذشته در مدت پنجاه سال با آنهمه دبستان و دبیرستان و دانشگاه به‌همراه سختگیری و اختناق سازمان یافته» حتی نتوانست یک قصبه یا دهکده را فارس کند (ص ۳۹۱)، مگر جناب عالی و همفکرانتان در آشفتگی‌های بعد از انقلاب چندین روزنامه و «بیش از دویست کتاب و مجموعه اشعار ترکی» (ص ۲۷۵) منتشر نکرده‌اید؟ و: به موازت خدمات خستگی‌ناپذیر شمایان، دیگر دایگان دلسوزتر از مادر، از قبیل فرستنده‌های شمالی و غربی، شب و روز با نشر و پخش برنامه‌های ترکی به اجرای نقشه‌ی البته خدایسندانه‌شان [۵] مشغول نیستند؟ مگر به ادعای خودتان در مدارس آذربایجان در ساعات تفریح بچه‌ها با یکدیگر ترکی حرف نمی‌زنند؟ خوب، شما که معتقدید «هر کشوری باید زبان مشترک داشته باشد» بفرمایید بینم چند ساعت از وقت محصلان آذربایجانی هم اکنون صرف آموختن این زبان مشترک می‌شود؟ مگر ساعات درس روزانه‌ی مدارس بیش از پنج جلسه‌ی پنجاه دقیقه‌ای است؟ یعنی روزی چهار ساعت و در سرتاسر هفته جمعاً بیست و چهار ساعت که با احتساب سی و پنج هفته درس در سال می‌شود ۸۴۰ ساعت؛ که اگر - به فرض محال - همه‌ی برنامه‌ها و درس‌ها هم به زبان فارسی تدریس شود، باز هم کمتر از یک‌دهم وقت بچه‌ها به آموختن این زبان مشترک اختصاص یافته است، آن هم به شرط آن که معلم فارسی زبانی داشته باشند (که متأسفانه شنیده‌ام ندارند). خوب اگر به پیشنهاد سرکاربیانید این روزی چهار ساعت را هم به زبان ترکی تدریس کنند، تکلیف زبان مشترک چه می‌شود؟ لابد پیشنهاد می‌فرمایید هفته‌ای دو ساعت هم اختصاص به فارسی بدهند، مثل زبان انگلیسی. خوب اگر چنین کنند و در نتیجه نوجوانان آذربایجانی نتوانند با زبان فارسی بیش و کم آشنا شوند، تکلیف مناصب والای مملکت و از همه مهمتر ترقیات آینده‌ی آذربایجانی‌ها چه می‌شود؟ هیچ به سهم عظیمی که در ازای همین روزی چهار ساعت فارسی خواندن از مناصب سیاسی و اقتصادی کشور نصیب همشهریان جناب عالی شده است و می‌شود فکر کرده‌اید؟ بگذریم از سلسله‌های غزنوی و سلجوقی و چنگیزخان و تیموریان و صفویه، نظر مختصری به همین دویست - سیصد سال دوره‌ی قاجار و عهد مشروطه بیندازید و ببینید چند درصد پست‌های مهمی از قبیل وزارت نصیب آذربایجانی‌ها بوده است.

در صورت عدم دسترسی به آثار مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ و تکثیر این متن، آنگاه که به قصد فروش نباشد، بلامانع است.

ته بساط

تو را که خانه...

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

بیست سال پیش، وقتی که مشغول چاپ تاریخ بیداری ایرانیان بودم، متوجه قربانی‌هایی شدم که مردم کرمان در راه محو استبداد و استقرار حکومت قانون تقدیم جامعه‌ی ایرانی کرده بود: از میرزا رضای شاه شکار گرفته تا متفکران و قلمزنان از جان گذشته‌ای چون شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان بردسیری. توجه بدین نکته سوؤالی پیش چشمم گذاشت که خوب در ازای تبعید پیشنماز و جانبازی متفکران کرمانی، پس از استقرار مشروطه چه سهمی از حکومت تازه نصیب کرمانیان شد. در پاسخ این سوؤال با همه‌ی کند و کاوها متوجه این واقعیت تعجب انگیز شدم که طی پنجاه و چند سال دوران مشروطه حتی یک نفر کرمانی بر صندلی وزارتی تکیه نکرده است (۶)، و در مقابل، همیشه بیش از نیمی از کرسی‌های وزارت نصیب آذربایجانیان بوده است، تا آنجا که یکی از منشی‌های هیئت دولت روزی می‌نالیده که همه‌ی مذاکرات به ترکی است و من نمی‌دانم برای ثبت صورت مذاکرات چه خاکی به سرم بریزم. (۷)

جناب دکتر در بیان ضرورت چندزبانه شدن ایران مسأله‌ی سویس را پیش کشیده‌اند و کانتون‌های ثلاثه و زبان‌های سه‌گانه‌اش را، با ظرافتی در به کار بستن قیاس مع‌الفارق. و حال آن که بهتر از من و امثال من می‌دانند که تقسیمات اروپا بعد از جنگ جهانی اول تقسیماتی سیاسی بوده است، نه تاریخی و فرهنگی و طبیعی. وضع سویس را نمی‌توان با کشوری مقایسه کرد که چند هزار سال به عنوان واقعیتی تاریخی بر بسیط کره‌ی ارض وجود نداشته است، و اگر در مسیر تاریخ هر چندی یک بار خطوط مرزیش اندکی پیش و پس خزیده باشد هرگز کانون مرکزیش از هم نپاشیده و، به هر حال، کوچک یا بزرگ، ایرانی وجود داشته است. ضامن استقلال این ایران، فرهنگ ریشه‌داری بوده است که از پس هر برگریز خزان و تطاول زمستان، بار دیگر جوانه زده و شکوفاتر از گذشته جلوه‌گری کرده است و ثمربخشی. جناب دکتر - اگر مقولات تجاهل‌العارفی اجازه دهد - باز هم بهتر از من می‌دانند که ظرف این فرهنگ مشترک جز زبان فارسی نیست. زبان فارسی رکن اساسی این خیمه عظیمی است که آذربایجانی و کرمانی و خراسانی و اهوازی را در سایه‌ی مبارک خود گرفته است و اگر خدای ناخواسته روزی لرزشی در این رکن اصلی رخ دهد، خیمه فرو می‌ریزد و عالیها سافلها می‌شود. ایشان به خوبی می‌دانند چه فرق فاحشی است میان چند ایالتی که به حکم مصلحت‌های سیاسی به هم پیوسته‌اند با کشور کهن‌سالی که شیرازه‌ی استقلالش از پود و تار فرهنگی مشترک است.

جناب دکتر که البته هم محقق‌اند و هم دانشمند، گاهی، به حکم عواطف، با حربه‌ای به میدان می‌آیند که آدم را به یاد بعضی دارو دسته‌های سیاسی می‌اندازد که می‌گفتند برای رسیدن به هدف مطلوب استفاده از هر وسیله‌ی نامشروع و غیر اخلاقی جایز است. ایشان نه یک بار که چند بار سرنوشت

در صورت عدم دسترسی به آثار مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ و تکثیر این متن، آنگاه که به قصد فروش نباشد، بلامانع است.

ته بساط

تو را که خانه...

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

زبان فارسی را با چنان سریشمی به حکومت سابق چسبانده اند که جدا کردنش در ذهن ساده لوحان امکان پذیر می‌نماید. رژیم سابق و بعضی سرانش به زیارت حرم مطهر رضوی هم می‌رفتند و چاپلوسان لقب اسلام‌پناهی هم به القاب ملوکانه افزوده بودند؛ پس تشرّف به مشهد را هم ممنوع فرمایید و جواز تغییر دین را نیز صادر! اگر این شیوهی استدلال را شایع کنیم می‌ترسم فردا فلان فضول باشی البته مغرض مدعی شود که کتاب جناب دکتر را در استانبول چاپ کردند، پس خدای ناخواسته زبانم لال ایشان ...

xxx

و اما سخن آخر با جناب دکتر این که در حکومت جمهوری اسلامی امتیازات بسیاری به لهجه‌ها - و به قول جناب عالی، زبان‌های - محلی داده شده است. نه تنها هیچ مانع و رادعی برای طرز سخن گفتن و زبان محاوره‌ی مردم آذربایجان با یکدیگر نیست که مردم عموماً می‌توانند در مراجعات اداری و دولتی هم به راحتی از لهجه‌ی متداول محلشان استفاده کنند - و این از کارهای بسیار خوب زمان حاضر است که حتی‌المقدور مسؤولان هر ولایت را از میان مردم همان دیار انتخاب می‌کنند و دیگر فلان جناب اردبیلی را به ریاست فرهنگ سیرجان و فلان مرد اهوازی را به فرمانداری ترکمن صحرا نمی‌فرستند. بنا بر این، مردم آذربایجان در استفاده از لهجه‌ی بومی آزادی عملی دارند. مسأله‌ی استفاده از برنامه‌ی ترکی رادیو و تلویزیون هم از برکت فرستنده‌های قوی باکو و شهرهای شرقی ترکیه و علاوه بر این‌ها فرستنده‌های محلی حل شده است. در مقوله‌ی روزنامه و مجلّه و کتاب هم که در عهد رژیم گذشته محدودیت‌هایی بود، به برکت اصل پانزده قانون اساسی اکنون هیچ مضیق‌ای نیست. شاهدش مجلّه‌ای که خودتان منتشر می‌کنید، و هفت صفحه فهرست نام کتاب‌هایی است که به زبان ترکی در این هفت سال منتشر شده است و در آخر کتاب خودتان آورده‌اید. در مقابل این همه امتیازات و آزادی عمل‌ها، آنچه قانون اساسی و دولت ایران از هموطنان آذربایجانی خواسته است، روزی چهار ساعت فارسی خواندن است در مدرسه، تا، به فیض آن، فردا بتوانند به عنوان وکیل و وزیر با حکومت بر سر تا سر ایران هنرنمایی کنند، و تصدیق بفرمایید که این «هنر» را آن «مشقت» همچنان دشوار نیست. شما که حتماً به ملیت ایرانی و حفظ تمامیت ارضی ایران دلبسته‌اید بیایید و در شرایط حاضر که ابر و باد و مه و خورشید و فلک به کار افتاده‌اند و کمر به کین این کشور و این ملت بسته‌اند، در شرایط حاضر که زنجیق فلک سنگ فتنه می‌بارد و رجزخوانِ چکمه‌پوشِ بغدادی ما شیعیان مرتضی

در صورت عدم دسترسی به آثار مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ و تکثیر این متن، آنگاه که به قصد فروش نباشد، بلامانع است.

ته بساط

تو را که خانه...

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

علی را ابنای مجوس می‌نامد و آبادان و خرمشهرمان را در هم می‌کوبد و در این برهوت وحشت‌خیز نامردمی‌ها فریادرسی نداریم، آری در زمانی بدین حساسیت به آتشی اینسان مملکت‌سوز دامن مزیند. جناب عالی که به شهادت مقدمه‌چینی‌ها و طرز نویسندگی‌تان مردی سیاسی هستید و از اوضاع جهان باخبر، بهتر از من می‌دانید که زمان حاضر در نظر هواداران استقلال و تمامیت ایران نامناسب‌ترین لحظه‌ی تاریخ است برای طرح چنین مسائل نفاق‌انگیز [و] تفرقه‌افکنی. برای شما و هم‌سلیقگان شما، که در نظر من مردمی خیر خواهید و ایران‌دوست، اگر در نوشته‌ام تأملی فرمایید یک حرف بس است. [۸]

[x] - مطالبی که در درون [قلاب] آمده افزوده‌های تایپیست است که از دو مورد در درون بدنه‌ی اصلی مقاله تجاوز نمی‌کند و در بخش پانویس نیز از همین توضیحات ابتدایی فراتر نمی‌رود. تایپ دوباره‌ی این مقاله، که نخستین بار در سال ۱۳۶۶ در مجله‌ی **نشر دانش**، چاپ شده بود، از روی کتابی با عنوان **ته بساط** صورت گرفته که نگارنده‌ی حاضر در خارج از کشور اکتیاع کرده است. با تأسف باید عرض کنم که این کتاب از نظر چاپ به هیچ وجه دارای کیفیت قابل قبول نیست و به صورت زیراکس چاپ شده است. مقاله صفحات ۱۰۱ تا ۱۱۰ را در بر می‌گیرد. در متن حاضر سعی کرده‌ام نام کتاب‌ها را به صورت **ایرانیکی** و نام نشریات را به صورت **سیاه** درج کنم. در موارد معدودی نیز به رسم‌الخط کلمات تغییری اندک داده‌ام که مشهودند.

۱- در جوش سال‌هائی که ایران از یکسو گرفتار مسائل بعد از انقلاب بود و از سوئی دیگر در گیر جنگ با عراق، کتابی در تهران منتشر شد به نام **سیری در زبان و لهجه‌های ترکی** به قلم آقای دکتر جواد هیئت. در باره‌ی این کتاب و نیت - البته خیر - نویسنده‌اش بحثی در گرفت در مجله‌ی **نشر دانش**. این هم نامه‌ی بنده به مسئولان آن مجله. [عنوان این مقاله از سعدی است: **گلستان** باب هفتم: هندوی نطف اندازی همی آموخت. حکیمی گفت: ترا که خانه نئین است بازی نه این است. تا ندانی که سخن عین صواب است، مگوی / و آنچه دانی که نه نیکوش جواب است، مگوی - تایپیست]

۲- گویا نظامی گفته باشد: «ترکانه سخن» ...

۳- مواظب پرونده‌سازی برای زبان مظلوم فارسی باشید.

۴- و از عجایب اتفاقات این که هنگام نقل این مطالب از کتاب جناب هیئت بوی خاصی شامه‌ی به کندی گراییده‌ام را تیز کرد که طرز مونتاژ مطلب و استخراج نتیجه شباهتی به شیوه‌های از ما بهتران داشت، به سراغ شاهی برای مسؤولیت و تعهد - البته حزبی و خلقی - نظامی می‌گشتم در کتاب

در صورت عدم دسترسی به آثار مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ و تکثیر این متن، آنگاه که به قصد فروش نباشد، بلامانع است.

ته بساط

تو را که خانه...

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

زندگی و اندیشه‌ی نظامی مأخوذ از تاریخ ادبیات آذربایجان، چاپ باکو، به قلم ع. مبارز، م. آ. قلی‌زاده و م. سلطائف، ترجمه‌ی ح. م. صدیق که در صفحه‌ی ۷۱ چشم به عین مطلبی افتاد که از صفحه‌ی ۱۷۵ کتاب آقای هیئت نقل کرده‌ام. نمی‌دانم فضل تقدم در این کشف بی‌سابقه با جناب هیئت است یا آن سه نویسنده‌ی شوروی، یا: ز بس کردم خیال تو تو گشتم پای تا سر من، و: تو بودی من آواز را می‌شناسم.

برای این که با شیوه‌ی تحقیق «آن‌وری‌ها» آشنا شوید بشنوید که:

«ظن قوی می‌رود غزل‌های او [نظامی] که در هر دو زبان آذری و فارسی موجود بوده سال‌ها در مجالس سرور مردم با ساز عاشیق‌ها دهان به دهان می‌گذشته» (زندگی و اندیشه‌ی نظامی، ص ۲۷). و ظاهراً اشعار ترکی مرحوم نظامی را هم این فارس‌های علیهم ما علیهم گم و گور کرده‌اند، همان طور که غزلیات و قصاید ترکی مولانا را [کتاب هیئت، ص ۱۲۰] و از این‌ها بدتر، نام نظامی را که «در زمان خود فرسودگی نظام اجتماعی فئودالی و نیاز جامعه به دگرگونی‌های بنیادی را حس می‌کرد» (ص ۳۹)، «در نتیجه‌ی رعایت یک سنت غلط و ناروا، در ردیف شاعران پارس می‌آورند» (ص ۲۲). جلّ الخالق از شباهت شیوه‌ها!

[۵] - در متنی که راقم این سطور، محرر، از روی آن مقاله‌ی حاضر را تایپ کرده است، به جای «شان»، «تان» آمده است، در حالی که فعل جمله «نیستند» می‌باشد - تایپیست.

۶- «این نکته عجیب محل تأمل است و شایسته‌ی تحقیق است که استان پهناور کرمان با مردمی که هوش و استعدادشان مورد اتفاق جامعه‌شناسان است، در کابینه‌های متعدد مشروطه رئیس‌الوزاره که هیچ، حتی یک وزیر هم نداشته است...» (تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۱۱، چاپ ۱۳۴۵).

۷- این را جهانگیر تفضلی برایم نقل کرده است از قول عبدالحسین هژیر.